



چرا شماها...؟

س. محمود حسینی‌زاد

سکاٹس آخر



شش نفر بودیم. چهار ایرانی. یک آلمانی و یک دور که سر میز شام ـ صحبت کشیده شده بود به خارجی‌ها که از آلمان فت و فراواند ـ به قول شهیدی دیگر نمی‌توان در بعضی از شهرهای آلمان از اقلیت حرف زد. خارجی‌ها برای خوشدان اکثریتی‌اند.آقای آلمانی که پزشک است، گفت: من بنا به حرفه‌ام با خیلی خارجی سسر و کار دارم. ترک‌ها که کج جمعیت کثیری‌اند و حساسی جافاننده ـ عرب‌ها و روس‌ها ـ و سر و کارمان هم غیر از بیمارستان و مطب، اکثراً با خارجی‌هاست. در رستوران‌ها،فروشگاه‌ها، بخش خدمات و... خیلی خارجی می‌شناسم. اما چرا شماها این جوری‌اید؟ گفتم چه جور؟ گفت: هیچ ملتی را در آلمان ندیدم که مثل ایرانی‌ها از هم فراری باشند. دو تا ترک وقتی هم را می‌بینند، نیششان باز می‌شود؛اگر یک ترک در خیابان یا فروشگاه زبان ترکی بشنود، خوشش می‌آید و می‌رود طرف آن شخص؛ رستوران‌های ترکی مملو از ترک‌هاست؛ در شهرهای بزرگ هر هفته شبهای ترکی برقرار است، ترک‌ها از این سر شهر می‌روند آن سر شهر تا در یک رستوران ترکی غذا بخورند؛اما شماها نه. سعی می‌کنید از هم فرار کنید؛ به روی خودتان و همدیگر نمی‌آورد که ایرانی هستید، حتی در رستوران‌های ایرانی هم با هم حرف نمی‌زنید.گفت از آن بدتر یک‌رنگ نبون شما با هم است. گفت چند بیمار ایرانی دارم. رضا هر وقت می‌آید، آنقدر می‌نالد و از ایران بد می‌گوید که حال آدم بد می‌شود.بعد یک بار رضا را در رستورانی دیدم، با هم نشسته بودیم که مسعود آمد. یکدیگر از بیمارهای من ـ مسعود هم مثل رضا همیشه منمن و شاکر از اینکه توانست می‌تواند در آلمان زندگی کند. آن روز مسعود هم آمد و نشست. آن دو با هم سلام و علیک زدند و غلیظ و روپوسی کردند. بعد نشستند و شروع کردند از خاطره‌های ایران گفتن که چه اشتباهی کردند و به آلمان آمدند و کاش می‌شد برگردند و از آن‌هاهی آن خواننده جقتان خواندند، خلاصه نوستالژی محض. بعد رضا رفت، مسعود هم رفت. نه اینکه نبود، آن مسعود پنج دقیقه قبل رفت؛ا شد دوباره همان مسعودی که از هر چه ایرانی است متنفر است و در آلمان جای خودش را یافته ـ. آقای دکتر گفت: تا به حال بین خارجی‌های مقیم این همه تشکر کرد، بخود و به پدر عتذر خوانده‌اند، کند، از مردمی که با آنها سر و کار دارد، بی‌جهت تعریف کند که گاهی برای آلمانی‌ها موجب سوءتفاهم می‌شود، بخود و بی‌جهت هدیه به آلمانی‌ها بدهد. گفت: تا به حال ملتی ندیده‌ام که ـ ما هیچ نگفتمیم. دکتر گفت: شک دارم ایرانی باشید،اگر رضا و مسعود بودند تمام حرف‌های مرا با تلفظ تصدیق می‌کردند و تازه یک چیزی هم رویش می‌گذاشتند؛

بازتاب

درباره مدرسه مروی

سید مصطفی میرلوحی^{*}

حضور مکرر مدیرمسئول روزنامه محترم شرق، جناب آقای رحمانیان باسلام و دعای خیر و آرزوی توفیق الهی در خدمت صحیح فرهنگی و اطلاع‌رسانی صحیح به مردم عزیز به استحضار شریف می‌رساند:

متأسفانه در روزنامه امروز شما مطلب کذبى که در رسانه‌های دیگر هم منعکس شده و تکذیبیه آن هم به سعم و نظر همگان رسیده برای بار چندم درج شده است و از خبر کذب و ناچوازمردانه که توسط گروه فشارى که در جمع فتنه گر و شریف‌مربوط به ۲۰ سال پیش آمده عیناً اجرا خواهد شد و همان گونه که مرحوم مروی در وقفنامه آورده‌اند «جهتداعظم دارالخلافه طهران» بر مدرسه و موقوفات آن نظارت کامل دارند و این شایعات بی‌اساس - که ده‌ها بار تکذیب شد- و معلوم نیست چرا به وسیله مغرضان یا جاهلان (دایه‌ها) دلسوزتر از مادر) دامن زده می‌شود جایشر در روزنامه‌های وزینى که تلاش دارند اخبار مسیح درج کنند، نیست و به شرافت روزنامه‌نگارى کلاماً مباین اسواطع عمومى حوزه علمیه مروی این خبر دروغ فاسقلى خبری برای شما آورد حتماً ببرسى و «پین» نمایید که دچار تفاوت شبانلُود و پشیمان‌کننده نشود. (ان شاءکم فاسق بنیا قفتنوا) ضماً منذکر می‌گردد به تصریح قرآن کریم وقتى گفته رفت قابل تغییر و تبدیل نیست و تبدیل آن به چیز دیگر (حتى کار خیر و حلال و خدماتی) اثم و گناه است. «فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثم على الذین» وقتى ملکی وقف بیمارستان شد نمی‌توان تبدیل به بیمارستان کرد یا اگر وقف دبیرستان شد نمی‌توان مسجد کرد یا مسجد را نمی‌توان تبدیل به دارالایتم کرد، و من متولى شرعى واجب است چنانچه غایب وظایفه وفق را «تبدیل» کرد با تمام توان و با اختیارات شرعى که واقف مرحوم به او داده و با استفاده از تمام ابزارهای قانونی به استیفای حقوق موقوفه پردازد. ضماً ضماً یکى از حقوق غایب‌نموده و موقوفه و خدمتگزاران آن که قابل پیگیری در محاکم صالحه است نشر اکاذیب و افتراءات و شایعات ناچوازمردانه‌ای است که توسط هرازچندى علیه آنها در مجمعی، رسانای، مطبوعه‌ای... توسط جمعی فتنه گر و با پادوى تعدادى انسان قریب‌خوره- به ظاهر برای دلسوزى برای فرهنگ و میراث باستانى، آثار تاریخی، دانش و علم و دین- و هیاهو به پا می‌کنند. شما در تمام سال‌های اخیر یک کلمه از توبیلت قم حوزه علمیه مروی یا دفتر ایشان در مورد تخریب حقوق موقوفیندپادى و ناخواهید شنید و تمام اکاذیب مطروحه در سایت‌ها ولو به صدها صفحه و میلیون‌ها کلمه برسد کذب‌نست و مومن و مقلل باید مقهور جوسازى ووغاسالارى نشود و از شما چنین انتظار برادرانه‌ای می‌رود.

«روابط عمومی مدرسه مروی و موقوفات وابسته

روزنامه سیاسى، اقتصادى، فرهنگى، اجتماعى، ورزشى صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدى رحمانیان

نشانی: میدان آرزائیتن، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نامبار: ۸۸۶۷۷۶۹۶

توزیع: شرکت ناوآران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۳۰

امور فنى، آتلیه و لیتوگرافى: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹، تلفن ۶۶۸۲۳۳۶۶

پیشنهاد اول : مجموعه داستان اشک ششم

زندگی چنین خواهد شد

رضا قیصریه



با مجموعه داستان اشک ششم (۱۳۸۴- نشر چشمه) چاپیک خاچر وارد میدان داستان گویی (کوتاه- بلند) شد و بعد از آن با حال و هوایی به پسند کلاغ‌ها (نشر ثالث- ۱۳۸۵) ادامه داد و حالا با مجموعه جذاب و خواندنی زندگی چنین خواهد شد (نشر نوح- ۱۳۸۹). در هر سه مجموعه نویسنده ضرباهنگ خاص خود را بی‌هیچ افتی حفظ کرده است و چهار گونه بوروکراتیسم فرمالیستی که داستان‌های کوتاه دچارش است نشده است. خلاصه کلام تا اینجاپیش را که نویسنده خوب آمده است. معاینش این است: خاچر یک روایتگر است و یک روایتگر خوب. روایت کردن یعنی تو خواننده را درگیر ماجرا بکنی، تا آخرش بکشی‌ای و پایان خواننده تازه کی چیزی هم طلبکار باشد و بگوید چی می‌شد اگر نویسنده یک چند صفحه دیگر هم اضافه می‌کرد. خاچر فرمالیست نیست که داستان اگر کوتاه بود نباید از فلان قدر صفحه تجاوز کند و به همان قدر کلمه و اگر بلند بود مترازش آنقدر! او در داستان نیاز زمان و مکان شخصیت را پیدا می‌کند و به بنایشان می‌رود. کاری ندارد شیوه بیانگری رئالیستی باشد یا سوررئالیستی یا افسانه‌ای مستطول‌ه‌ای. ممکن است همه اینها در هم ادغام شوند یا استقلال عمل کنند. مهم آن است ماجرا جذابیت و کشش پیدا کند و تا به آخر ماجرایش در کور می‌گردد و توفان شن. نوعوسی ۱۴ سال در شب عروسی از چنگ داماد ۵۰ساله و اندی قرار کرده‌است. توفان را خداوند فرستاده است زیرا توفان ناجی بی‌گناهان و خویaban است، پس ناجی پرپسا فرشته کوبر، حافظ گل‌های زیبای آن که با یک قطره آب در دل کور می‌رویند. در اینجا واقعیت، افسانه‌است؟ بیداری خواب یک رئالیسم جادویی؟ شاید، اما نه از گونه من‌درآوردی آن بر اساس روایت چند چشمه مراسم آیینی، جادو و جنبل در نخلستان و بالا رفتن از درخت خرما. تشویش، خستگی، روزمرگی تا سرحد پریشانی، توهم، ترس از آینده‌ای نامعلوم و عاقبت مسخ‌شدگی از جمله لایت موتیف‌های خاچر در اغلب کارهایش در این سه مجموعه است. نمونه آن کانبار گاسپاریان است که مترو، در داستان ایستگاه چهارم، «ده‌های دور و برش همه مثل خودش بودند. خواب‌آلود، خسته، میاله‌شده، با چنمان نیمه‌باز و قیافه‌های عبوس که تلاش می‌کردند خودش را به سر کارشان برسانند.» مترو این واقعیت تکنولوژی در عین حال صوری نمادین پیدا می‌کند و وسیله‌ای برای جابه‌جایی کانبارگاسپاریان که ضرب‌دیده از روزمرگی زندگی ماشینی خسته و توهمناک دست آخر به جنون و مسخ‌شدگی می‌رسد. فرقی نمی‌کند.

چشم‌انداز : مجسمه ایرج زند را نجات دهید امید است صدایم را بشنوید

سایه برپیمانی(زند)

چندى پیش مقالهای در مورد کریستوژان کلود در روزنامه شرق می‌خواندم؛ او هنرمندی که دغدغه‌اش صرفاً خلق یک اثر هنری بوده‌اما به پایابرای‌اش نمی‌اندیشیدند.اثری را در مکتبی، در مقطعی از زمان خلق و ثبت می‌کردند و سپس اتود و اجرا ابرای اثری دیگر... اما تکلیف هنرمندانی که آثار پایدار خلق کرده‌اند،چه می‌شود؟ا آن‌ها آثار مجسمه‌سازان به لحاظ جنس، فرم، پوشش، کانسپت و موضوع، دسته‌بندی و نصب در جایی نمی‌شود؟ آثار هنرمندانی که از دست می‌روند چطور؟ به آثارشان بیشتر توجه نمی‌شود؟ایرج زند در سال ۱۳۸۳ مجسمه‌ای با نام مراقبه خلق کرد که توسط مرکز هنرهای تجسمی و به انتخاب آقای دکتر سمیع‌انژ رئیس سابق موزه هنرهای تجسمی خریداری شد و در موزه (هنرهای معاصر) در جایی مناسب در دبیرس هنرمندان و هنردوستان و بازدیدکنندگان قرار گرفت.اما طولی تکذیب که این اثر در ساختمان‌دری واقع فاطمی در بالکن سرپوشیده گذاشته شد و به قول ایرج زند محزون در گوشه حیاطی افتاد. او در پاییز سال ۸۵ از میان ما رفت و شاید تنها آرزویش حفظ و بازگرداندن مجسمه مراقبه به همان مکان اول یعنی توم بود. در زمستان ۸۵ نزد آقای دکتر صادقی رئیس موزه رفتم. ایشان هم با ارادتی که به ایرج زند داشتند دستور انتقال مجسمه را از گوشه حیاط ساختمان فاطمی به حیاط ساختمان موسسه در خیابان خاگ دادند. به ایشان توضیح دادم که جای مناسبی نیست گفتند جله‌جایش خواهیم کرد.ایشان رفتند مجسمه هم جابه‌جا نشد. آقای دکتر شالویی رئیس جدید آمدند. به مجسمه سر زدم، دیدم روی آن را با دزدنگ مشکی پوشانده‌اند تا از گرد زبرف و باران در امان باشند مجسمه‌ای که سرتاش‌س با ابزار مخصوص



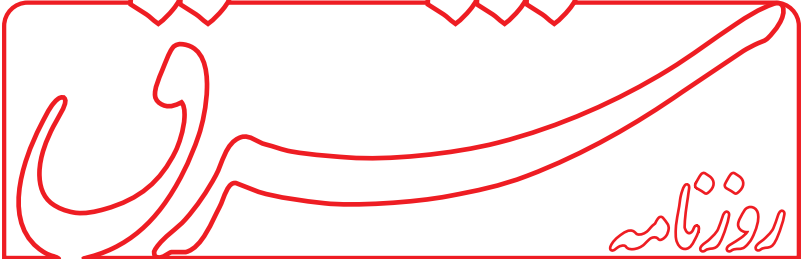
پای پیاده: حرف تازه

گره به سیاه

سروش صحت



برادرم خیلی سرودل بود. موقع پیادمرروی شوخی می‌کرد، جوک می‌گفت، بخودی می‌خندید و هی می‌گفت: «چقدر هوا خوبه.» هوا گرم بود و داشتیم از گرما می‌بختم. دوستم گفت: «هی شده... خیلی سسر-حالی.» برادرم گفت: «هن همیشه سسر-حالم.» دوستم گفت: «دهات گرم.» برادرم گفت: «دم تو هم گرم...» دوستم گفت: «آز خاگن سابقات خوری رسیدی؟» برادرم گفت: «آز خاگن کن. اون دیگه تموم شده... سخن نو آره، که نو را حلاوتی‌ست دگر.» دوستم دوستم گفت: «ایرکلا...» این نونه قضايش چیه؟» برادرم گفت: «هیچ بابا... همین‌جوری گفتم.» بعد دنبال او تا چیه گریه که با هم بازی می‌کردند دويد و هرچه گريه‌ها تندرتر دويدند، برادرم هم تندرتر می‌دويد. وقتی خسته شد ايستاد، از آنجورى کنار يارک آب خورد و برگشت از دوستم پرسيد: «تو که واردی به رستوران که هم غناش خوب باشه هم قضاش، نزدیک محل کار ما نمی‌شاسی؟» دوستم دوستم گفت:



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۱۸ ■ شماره ۹۴ دوره جدید ■ پنجشنبه ۳۱ تیر ۱۳۸۹ ■ ۱۰ شعبان ۱۴۳۱ ■ ۲۲ جولای ۲۰۱۰

آخر

پیشنهاد دوم: تئاتر دانشجویی را تجربه کنید

هیاهوی همه‌همه همگانی

شادمهر راستین



خوشبختانه یکی دو سالی است که اوضاع تئاتر حرفه‌ای خوب شده و حتی بازیگران و کارگردانان سینما رو به سالن‌های اصلی تئاتر کشور آورده‌اند به طوری که زمزمه‌های ایجاد انجمن تهیه‌کنندگان تئاتر شنیده می‌شود و بخش خصوصی علاقه‌مندش‌ای را به ساخت سالن‌های تئاتر اعلام کرده است. اما در پرتو چراغانی تئاتر حرفه‌ای، شعله لرزان شمع تئاتر دانشجویی با بسته شدن تالار مولوی خاموش شد. تئاتری‌ها بهتر می‌دانند چسرا چخوف می‌گوید تئاتر دانشجویی (تجربی) یعنی خود زندگی. تئاتری‌ها می‌دانند که هنر و خلاقیتی که در تئاتر دانشجویی نهفته است گاه در زندگی هم یافت نمی‌شود.ای کاش مدیران دانشگاهی و مرکز هنرهای نمایشی رقابت در تصاحب ملک ۱۶ آذر را کنار می‌گذاشتند و به قلب تئاتر کشور - که ۵۰ سال است در تالار مولوی می‌تپد، لحظه‌ای گوش فرا می‌دادند که آنچه امروز تئاتر و سینمای ما دارد از تجربه‌های روی صحنه مولوی است. اجرای تئاتر تجربی و دانشجویی «هیاهوی همه‌همه همگانی» با هنرمندی ۱۵ دانشجو و هنرجوی تئاتری، با یک سال تمرین مداوم با حمایت نغمه نمینی، نگار اسکندرقدر، فردین خلعتبری، پیام فروتن و سعید آرمند، تنها به خاطر بوروکراسی اداری و نفاق باغ مدیران متوقف نشد بلکه به علت بی‌وجهی عمومی به تئاتر تجربی و دانشجویی جلوی اجرای آن را توانستند بگیرند. آری، این آهوی گریزپای خلاقیت و ناآوری چندصباحی در تالار مولوی

یاد: در ستایش مترجمی که محقق بود

برگ‌نسیسی حق متن را ادا می‌کرد

موسی بدیج



«کافلم برگ‌نسیسی» با چند ترجمه در زمره مترجمانی قرار گرفت که نامش فراموش نخواهد شد. هر چند ترجمه‌های آقای او در دست داریم؛ «ترانه‌های مِهار دمشقی» و «درآمدی بر شعر عربی»، با این حال ویژگی اصلی کار او بعد محلل بودن و محقق بودن در کنار مترجم بودن است. برای نمونه در کتاب «ترانه‌های مِهار دمشقی» که ترجمه شعرهای «آدونیس» است، او مقدمه‌ای نوشته که مخاطب درمی‌یابد ترجمه این شعرها از سوی یک محقق- مترجم انجام شده‌اند. در کتاب «پیش‌انداز برای شعر عربی» هم به همین شکل عمل کرده است. او از کنار ترجمه متن به آسانی نمی‌گذرد. در کنار ترجمه شعرها، هر جایی که احساس کرده ممکن است مخاطب در زبان مقصد در درک مفاهیم با کاستی روبه‌رو شود، یاورق‌های کارآمدی نوشته و مقدمه‌ای که ارتباط برقرار کردن در درک را برای خواننده هموار می‌کند. با توجه به اینکه در دو زبان متفاوت دو فرهنگ متفاوت حاکم است، توجه مترجم به این گونه از روشنگری هر شکافی را میان متن اصلی و مخاطب در زبان مقصد از میان بر می‌دارد و این شیوای است که «برگ‌نسیسی» به بهترین نحو از پس آن برمی‌آمد. او در ترجمه مقدمه «پیش‌درآمدی بر شعر عربی» هر جاعی را که «آدونیس» در مقدمه کتاب به آن اشاره کرده است پیگیری می‌کند و خصصاً به خط ماجرا از روشنی می‌کند. در واقع این شیوه نه‌تنها برای من به عنوان یک مترجم، بلکه برای شاعران و معشاقان ایرانی هم قابل احترام بود. بدام می‌آید در یکی از دیدارهای من با زنده‌باد قیصر امین‌پور «اشتم، بختی درباره مقدمه پیش‌درآمدی بر شعر عربی پیش آمد، و من این‌پور هم پیش از هر اشاره دیگری، به ویژگی مقدمه‌نویسی «برگ‌نسیسی» و میزان دقت او در روشن کردن هر مسأله‌ای در ترجمه‌اش اشاره می‌کرد. در واقع او جزو مترجمانی بود که حق متن را در زبان مقصد تمام و آنگام ادا می‌کرد. به دلیل تفاوت‌های ساختاری در دو زبان ادای این حق کار آسانی نیست. اما برگ‌نسیسی استاد این کار بود، گاهی وقت‌ها وقتی متن اصلی شعر «آدونیس» را

اتاق نویسنده: کلبه فانتزی رولد دال

رویایی که جان دارد



داستان‌های رولد دال نه در یک آپارتمان و نه در یک قصر خلق شده‌اند بلکه در کلبه‌ای عجیب و غریب، آقای نویسنده دست به خلق این داستان‌ها زده است. وقتی «تیم برتن» برای ساخت فیلم «چارلی و کارخانه شکلات‌سازی» به زین‌سازری شهر برلن، مسوولان محترم وزارت ارشاد و دوستان هنرمند انجمن مجسمه‌سازان چنین‌ها افتاد و شروع به گریه کرد. فیلیپسیتی دال هسبر آقای نویسنده می‌گوید: «تیم برتن باور نمی‌کرد که چنین جایی وجود داشته باشد، داد می‌زد و به من می‌گفت خالم توت رو خدا رو به بگویدی چیزی که خیلی هم حال دودین ندارد نیست» کلبه «رولد دال» همان طور که آن را ترک کرده، دست‌نخورده باقی مانده است؛ با رنگهای وری‌ورق و کمرنگ‌شده دیدارهای و پنجره‌های کار گرفته. تقریباً تمام فضای درون کلبه را درختانی اشکال گوناگون دارد. این صندلی یک جور خز گرم کشیده بود که حالا این خز بر از خرهای سببز شده است؛ صندلی دست‌ساز قدیمی که بخشی از پشت آن در بازداشتنه‌اند برای اینکه راحت‌تر توتی آن لم داد و نوشت. زیر صندلی هم یک میز شالویی قرار دارد که در نشان می‌دهد سال‌های سال از آن استفاده شده است. روزهای سرد و مه گرفته لندن هم او باز ترجیح می‌داد در این کلبه بنویسد و برای فرار از سرما باهایش را درون این کیسه خواب می‌گذاشت تا گرم بمانند و بعد هم یک میز علی‌رنگ و روخته را زیر پایش می‌گذاشت. نقاشی‌ای از «تئو» پسر دال با سوزن و مهر زده شده. گوشه‌های قلمرو «دال» شامل امکان بی‌حد و مرز و تحلیل راه‌است. او همه نامه‌هایی را در این سال از دانش‌آموزان دریافت کرده بود و دیوار چسبیده بود. در میزی کوچک خنزرپن‌زهای عجیب و غریبی هست که در بساط هیچ جمع‌آوری پیدا نمی‌شوند. توب فرهای بزرگی که پنج برابر توب بسکتبال است. فیلیپسیتی با عشق به این توب نگاه می‌کند و می‌گوید این توب حائل همه شکلات‌های است که

تشکیل شورای عالی سینما به ریاست احمدی‌نژاد

«رئیس‌جمهوری با تشکیل شورای عالی سینمایی به ریاست خود موافقت کرد که به زودی اعضای آن اعلام خواهند شد.» سیدمحمد حسینی روز گذشته در حاشیه جلسه هیات دولت در جمع خبرنگاران با اعلام این مطلب گفت: «امروز با حضور شمعدی معاون سینمایی وزارت ارشاد در جلسه هیات دولت، موافقت شد که شورای عالی سینما به ریاست رئیس‌جمهور تشکیل شود و حمایت‌های لازم انجام شود.» به گزارش ایرنا، حسینی در پاسخ به سوایی مبنی بر اینکه برای سامان دادن به دستمزدهای بازیگران سینما چه برنامه‌هایی دارید، گفت: «از تهیه‌کنندگان و اصناف می‌خواهیم که نه‌تنها در خصوص سقف دستمزد بازیگران، بلکه سرمایه‌گذاری و نحوه پرداخت دستمزدها در همه بخش‌ها تعریف جدیدی ارائه و نظام‌مند شود، زیرا سینمای ایران با هزینه‌ای که اکنون صرف آن می‌شود بازده اقتصادی ندارد و باید ساماندهی شود.»

تهران : آذان ظهر ۱۱: ۱۲ آذان مغرب ۲۰: ۲۰ آذان صبح فردا۴:۵۴: طلوع آفتاب ۶:۰۵



هنر انقلاب

سیدعلی میرفتح

mirtfattah@yahoo.com

می‌گویند که انبار حوزه هنری آتش گرفته و بعضی از آثار تجسمی هنر انقلاب از بین رفته. البته بعضی مسؤولان حوزه هنری، از بین رفتن آثار را تکذیب کرده‌اند، اما بس این روزها تکذیب بی‌پایه و اساس شنیده‌ام. تا حدودی حق دارم که باور نکنیم و اصل خبر را قطعی ندانیم. این آثار اگر آتش هم نمی‌رفتند، دیر یا زود به خاطر سهل‌انگاری در نگهداری- که مختص حوزه هنری هم نیست و ما اصولاً در حفظ و نگهداری میراث فرهنگی، و حتی مادی مبتلا به بیماری حاد بی‌خیالی و بی‌تفاوتی هستیم- و همه این قبیل امور را به چیزهای بی‌ارزش احاله می‌دهیم- در اثر طوبوت و رحمت الهی می‌شود چون ما، گروه به تدریج و خردخرد از بین می‌رفتند و کسی هم صدایش در نمی‌آمد و چه‌بسا اصلاً کسی ملتفت اصل و فرع قصه هم نمی‌شد. گمانیکند که در جاهای دیگر و نهادهای دیگر فرهنگی و هنری هم سرمایه‌های مادی و معنوی از این دست بسیاری که در بدترین وضعیت ممکن حفظ و حراست می‌شوند. نمونه دم دستش موزه هنرهای معاصر که از الانش بی‌خبرم، اما تا همین چند سال پیش آثار نقاشانی چون پسیارو و شاگل و سزان و وارهل و... در وضعیتی شبیه انباری خانه نگهداری می‌شدند. که هر حال یک اصل کلی وجود دارد که همه چیز در حال نابودی و از بین رفتن است و دیر یا زود، همه به دیار بعد رهسپار می‌شوند و می‌شوم. عجیب‌ترین ما به‌همه عظمت‌شان، نیست و نابود شدند و جز تلی خاک، چیزی از آنها باقی نمانده. دیگر چند نقاشی و مجسمه که جای خود دارند. اما هر حال تا آنجا که ممکن است باید با بکوشیم تا آثار فرهنگی و هنری را از آنها که باشند- صحیح و سالم به نسل‌های بعد برسانیم. این کوشش را نباید حمل بر عشق به اشیا کرد، بلکه اینجا هر‌کدام بخش عظیمی از تاریخ و فرهنگ سرزمین ما را در خود ذخیره دارند و ارثی است که باید به مردم پس از ما برسد... با این همه و با تاکید بر اهمیت فوق‌العاده آثار هنری، باید عرض کنم که مهم‌تر از این آثار، هنرمندانی هستند که این نقاشی‌ها را کشیده‌اند و این مجسمه‌ها را ساخته‌اند و... درست است که مطابق نظریه‌های جدید، اثر هنری از مولفش جداست، اما هرچقدر هم که این دو از هم متفرق باشند، باز هم نمی‌شود تاریخ هنر سرزمینی را بدون ذکر نام هنرمندان و بررسی خصوصیات شخصی و فردی آنها مرور کرد. آثار هنری مهم‌ها، در هنر هنرمندان این اهمیت دارند و نباید همین طور به امان خدا رها شوند. حوزه هنری فقط آثار هنری را به امان خدا رها نکرده تا در یک آتش‌سوزی از بین بروند، بلکه هنرمندان را به یک تقدیر واگذار کرده تا باری‌های سرنوشت آنها را به هر کجا که بخواهد، برود. قرار بود حوزه هنری خانه هنرمندان و پایگاه اصلی هنر انقلاب باشد، اما همچنان که در حفظ آثار ناموفق بوده در برخورد با هنرمندان نیز ناموفق عمل کرده است. مسأله‌فاصله حوزه هنری سطح مردان‌داشت با هنرمندان را تا سطح اداری و حقوقی نازل کرد و هیچ اشرافی بر ایشان ندارد. نمی‌خواهم اسامی و بیورم و لیست بلندبالایی از هنرمندان درجه یک انقلاب را آماده کنم و جلیوشان بنویسم به انگلیس و کانادا و فرانسه و... مهاجرت کرده‌اند. مهاجرت به خودی خود عیبی ندارد، بلکه منشاء خبر هم هست، اما لایذ اتفاقی افتاده و اوضاعی پیش آمده که هنرمندان انقلاب به اراده خود از ریشه و فرهنگ و سرزمین‌شان کنده شده و باساکن لندن و پاریس و تورنتو شده‌اند. ما فقط آثار هنری را به بی‌مالتی از بین نبردایم، بلکه اکنون هنرمندان انقلاب را نیز برانکنده کرده‌ایم و حالا یکی در مشرق و دیگری در مغرب هر کسی سرگرم معاش توسعه‌یافته و بیرون کشیدن گلیم خود از این آب‌های متلاطم سیاسی و اجتماعی و... می‌گیرند چه عرض می‌کنم؟ آثار هنری ارزشمند، اما از ریشه‌ش‌تر از آنها هنرمندانی هستند که جمع‌شان از هم پاشیده و راهشان از هم سوا شده و درگیر چیزی شده‌اند که هرچه هست به جرات می‌گویم که هنر انقلاب نیست. هنوز هم وقتی یاد آن جمع همدل هنرمندان خود می‌انیم، بعضی می‌کنم و به خوشی‌های سیری شده، حسرت می‌خورم.

پیشخوان

چشم‌انداز ایران منتشر شد

شصت و دومین شماره د و ما همناسه سیاسی- راهبردی «چشم‌انداز ایران» به سردبیری و مدیرمسوولی «طفاله‌میشی» با قیمت سه هزار تومان منتشر شد. در این شماره طرح جلد مجله به عکسی از جلسه دعوتی انگلیس علیه دکتر

محمد مصدق در دادگاه لاهه اختصاص دارد؛ عکس از لحظه‌ای که دکتر مصدق با هیات همراه رودتر از موقع به دادگاه رفت، در حالی که پیشاپیش جای نشستن هم شرکت‌کنندگان تعیین شده نبود، اما دکتر مصدق رفت و روی صندلی انگلستان نشست و طرح جلد مجله عکسی است از لفظ ورود نخست‌وزیر ایران به دادگاه. در این شماره «طفاله‌میشی» به سرمقاله‌ای با عنوان «اولویت خطرناک» به واکاوی بختی پرداخته است که در جریان انتخابات سال گذشته مطرح شد.

معمای فرخ کبوانی، بختی درباره پنجاه و هفتمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نوشته دکتر جلال جهانگیرزاده، چهره گزارش از مجلس نوشته فائزه حسینی، گفت‌وگو با هدیه صابر در باب توطئه جهانی توسعه و موانع ملی ایران را می‌توانید در این شماره بخوانید.

منتشر شده: «شریعتی معترض و پروتستانیسیم اصلاحگرا» نوشته شریعتی رحمانی و «شریعتی و پروتستانیسیم اسلامی» نوشته دکتر محمود درگاهی.

در این شماره مقاله‌هایی در باب روابط ایران و کشورهای همسایه و سیاست بین‌الملل منتشر شده است. «کشورهای ظاهرانه ایران در افغانستان» نوشته فرزانه روستایی، «تحولات کردستان عراق پس از انتخابات» و گفت‌وگو با احسان هوشمند، «پیامدهای روابط ترکیه و غرب بر جمهوری اسلامی ایران» نوشته حامد اسکندری، «افتاده عراق و برگی از تاریخ جریان‌های خاورمیانه» «داستان اسرائیل هست، مقاومت هم هست»، «دست بالای ایران در عراق» نوشته رابرت دریفوس، «دکترین اوباما» ترجمه فرزاد همدان‌ده‌اربعیمی و... چشم‌انداز ایران از اولین روزهای این مه‌نزد روی کیوسک روزنامه‌فروشی‌هاست.